

## وظیفه تعلیم و تربیت در شاهکار های ادبی

نگارش خانم سیاح (فاطمه خانم)

۱

موضوع ادبیات و صنعت بطور کلی عبارت است از حیات واقعی بشر که انسان نمیتواند از الزام آن خارج بشود و با آن فرار نماید. هر گاه بغریب ترین زمانها توجه کنیم می بینیم که مطالب آن با وجود غرابت چیز تازه ای بحقیقت نمی افزاید منتها فرق در ترکیب مطالب است. میتوانیم برای مثال يك موجود خیالی تصور کنیم بشکل يك فرشته که بدن انسان داشته و دارای بال و پر باشد میدانیم که بدن انسان بال ندارد و بنابراین این صورت فرشته خیالی از عالم واقع تجاوز میکند اما شکی نداریم که بدن انسان و بال هر دو در عالم حقیقت وجود دارد و تنها ترکیب این دو عنصر باعث شده است که مطلب غریب بنظر آید. مثل های زیاد میتوان در این موضوع بیان کرد و این قاعده ایست که استثناء ندارد. زیرا تالیفات ادبی همه از دماغ انسان بوجود آمده و دماغ انسان انعکاسی از عالم حقیقت است و افکار خود را از این سرچشمه بدست می آورد. وجدان انسان در خارج از عالم حقیقت سیر نمی کند. پس موضوع ادبیات حیات واقعی است و ادبیات نمیتواند چیزی جز عالم واقعی بعرضه وجود در آورد، منتها دانش و مهارت نویسنده در ترکیب عناصر و مطالب دخل و تصرف میکند. بنابراین هر ابداع و اختراعی در ادبیات عبارت است اولاً از انتخاب عناصر حقیقت که نویسنده در تالیف خود بکار میبرد ثانیاً ترتیب و پشت هم انداختن این عناصر و طرز ترکیب و بیان آنها.

نویسنده میتواند بدو طریق عمل کند: یکی آنکه راه معمولی و طبیعی را از دست ندهد و حتی المقدور از ترتیب زنده گانی حقیقی دور نشود و دیگر آنکه برعکس قوه تصور خود را بکار اندازد و وقایع و روابط عجیب و غریب اختراع کند که باوضع طبیعی عالم حقیقت مطابق نباشد و تفاوتی که بین دو نوع مهم ادبیات موجود است از همین جا ناشی میشود و آن دو نوع یکی ادبیات ره آلیست است که بیوسسته تابع حقیقت است و در تالیفات منثور و مخصوصاً در رمان ها مشاهده میشود و نوع دیگر ادبیات ایده آلیست که شامل وقایع عجیبه و غریبه میباشد. با اینکه بموجب این مقدمه ادبیات در هر شکل و صورت با عالم واقعی سروکار دارد باز نباید تصور کرد که این ارتباط مستلزم تصویر طبیعی یا تقلید کامل از زندگی حقیقی باشد، یعنی عبارت از يك عکاسی صرف باشد. صنعت عکاسی را نمی پسندد و اگر بنا به عکاسی باشد دیگر صنعتی باقی نمی ماند زیرا اهمیت صنعت در ابداع و اختراع است که بوسیله ترکیب عناصر مختلف حقیقت بوجود می آید و عکاسی با کمال صداقت عین وقایع حقیقی را نشان میدهد و چیزی بترتیب آن نمی افزاید و تغییری در آن نمی دهد — باکن فیلسوف مشهور انگلستان تعریف خوبی از صنعت نموده و می گوید «*Ars est homo additus Naturae*» یعنی صنعت چیزیست که انسان بطبیعت افزوده است و مقصودش آن است که صنعت همان طبیعت است که انسان بقوه تخیل و ابداع تغییری در ترتیب آن میدهد، و چون انسان محدود به عالم طبیعت است و قادر نیست که چیزی بآن بیفزاید که مطلقاً تازه و بی نظیر باشد پس فقط تنها ترتیب تازه پیش

می آورد و در ترکیب عناصر حقیقت دخل و تصرف مینماید پس اگر بگوئیم که صنعت باید عیناً مطابق با طبیعت باشد دیگر وجود صنعت صورت خارجی پیدا نمیکند و اصلاً موضوعی ندارد و هم چنین اگر فرض کنیم که صنعت باید معابر طبیعت باشد باز صورت نمی گیرد و با این دو فرض وجود صنعت امکان پذیر نخواهد بود — یعنی تصویر مطابق طبیعت امری است محال زیرا عالم حقیقت بسیار وسیع و متنوع و عناصر موجوده از حد شمار خارج است و انگهی هر وقت بخواهید داستانی را شرح بدهید نه تنها باید موضوع واقعه را انتخاب کنید بلکه در تفصیل موضوع هم باید نوعی از انتخاب بکار برید و این مسئله عیناً مانند نقل مطلب مربوط بزندگانی حقیقی است یعنی هر وقت بخواهیم حادثه را که ما شاهد و ناظر آن بوده ایم بیان نمائیم البته يك دفعه بند کر تمام آن نمی پردازیم و ابتدا آنچه بیشتر در نظر ما مهم و مؤثر بوده و بهتر در خاطر ما مانده است شرح میدهم و در ثانی آنچه از حادثه مفید تر و بهتر بوده ذکر می نمائیم و بالاخره از جزئیات هم آنرا اختیار می کنیم و می گوئیم که بیشتر آن حادثه را مجسم کند و آنرا در فکر شنوندگان تصویر نماید. مثلاً در خیابان دیده اند که اسبی بر زمین خورده و می خواهید این قضیه را بیان کنید، البته اول می گوئید چه نوع اسبی بوده، اسب درشکه یا اسب سواری و از رنگ اسب و از این که چگونه بر زمین خورده و چطور از جا برخاسته و آیا دست و پایش شکسته است یا سالم مانده سخن می رانید و لیکن مسلم است از مغازه هائیکه در آن نقطه خیابان واقع بوده و خرید و فروشی که در آنها میشده و با اینکه بنای خانها چه نوعی بوده و مردمانی که در خیابان حاضر بوده اند چه لباسی در تن داشته اند چیزی نمی گوئید و حال آنکه در موقعیکه اسب بر زمین خورده آنها هم وجود داشته و در واقع جزئی از کیفیت حقیقی بوده اند، معذک شما از بیان آن ها صرف نظر می کنید، برای اینکه اراد دقت و توجه شما تمام آن جزئیات را فرا نگرفته و ثانیاً ذکر این جزئیات شرح واقعه را مفصل و تارک مینماید. طرز ابداع و اختراع در تألیفات ادبی روی همین اصول برقرار است. نویسنده موضوع اصلی را انتخاب مینماید و برای مجسم کردن آن جزئیات مخصوصی که آنرا بهتر بخوانندگان بفهماند اختیار میکند و البته حسن این انتخاب و حسن تصویر آن هر تألیف ادبی را بسرحد کمال میرساند ولیکن کمال حقیقی تألیفات ادبی بحسن انتخاب موضوع و حسن تصویر آن محدود و منحصر نیست بلکه مقصود و هدف آن تألیف هم باید عالی باشد — هر وقت نویسنده موضوعی را انتخاب می نماید و بیان میکند ناچار یا بقصد و یا بدون قصد می خواهد عقیده ای را ثابت نماید مثلاً تولستوی در رمان مشهور خود «آنا کارنین» که در مقاله مخصوصی از آن بحث خواهیم کرد می خواهد نشان بدهد که عشق نا مشروع معصیتی است که همیشه مورد عذاب و عقاب خداوند خواهد بود و برای اثبات این موضوع بشرح حال زنی می پردازد که زوجه ای با وفا و مادری مهربان بوده و بجوانی برمی خورد و عاشقتش میشود و بشوهرش خیانت میکند و ترکش می گوید و از وزندش چشم می پوشد و دنبال عشق می رود و خطائی که نسبت بشوهر و فرزند نموده زندگانی و وجدانش را دچار پشیمانی و خسران می سازد پس سعادت و خوش بختی را وداع گفته دیگر نمی تواند روی راحت و آسایش به بیند. تولستوی نشان می دهد که چگونه مجازات الهی او را بسوی فلاکت و هلاک میکشاند و بالاخره آنا کارنین انتحار مینماید — وقتی این شاهکار را میخوانید می بینید که تمام جزئیات واقعه حتی آنها ئیکه بی اهمیت است طوری ترکیب شده که همه در توضیح و توسعه موضوع مؤثر است.

کمال يك شاهكار ادبی موقوف است براینكه نویسنده از آنچه که باید تکیه گاه حقیقت باشد چیزی فراموش نکند و بر عکس از آنچه زیادی است و برای اثبات مقصود لازم نیست صرف نظر نماید. مقام بلند شاهکار تولستوی هم در آن است که در آن حسن انتخاب موضوع که از حیث اخلاق اهمیت فوق العاده دارد با عالی درجه کمال رسیده و بعلاوه در انتخاب جزئیات مطالب هم که داستان را ایجاد مینماید ابدأ عیب و نقصانی مشاهده نمی شود. يك تألیف کامل آنست که اگر چیزی از آن بکاهند ناقص و معیوب میگردد و اگر چیزی بآن بیفزایند فوراً معاوم میشود که آن چیز الحاقی و زیادی است. مخصوصاً مطالب زائد خسته کننده است و همیشه خواننده بخودی خود مایل است که از قرائت صفحات زائد صرف نظر کند و غالباً دیده شده است که شخصی حکایتی را بیان میکند و بحث و زواید می پردازد و اصل مطلب را بتعویق می اندازد و شنوندگان را حوصله تنگ میشود می خواهند کلامش را قطع کنند و بگویند از این همه طول و تفصیل بگذر و اصل مقصود را بیان کن — نمونه کمال مطلق هیکل انسان است و با این اعضاء و اجزائی که وجود انسان را تشکیل داده ممکن نیست چیزی از آن را حذف کرد بدون اینکه عیبی و نقصی در آن آشکار شود. تمام اعضاء و اجزاء برای يك مقصود واحد که وجود انسانی باشد کار میکنند و همه باهم يك وحدت کامل را تشکیل میدهند.

بطور کلی اگر يك واقعه را بشنوید اثرش کمتر از آن است که آن را بحشم ببینید مثلاً اگر سرگذشت مصیبت و بدبختی کسی را بیان کنند شنونده بآن درجه متأثر نمی شود که خودش شخصاً در آن قضیه حضور داشته باشد و مصائب و بدبختی آن بیچاره را برای العین مشاهده نماید ببار آخری شنیدن کی بودمانند، دین پس گوینده و نویسنده باید سعی کنند که عناصری را جمع آوری نمایند تا خواننده و شنونده را بیشتر متأثر سازد و عین واقعه را بهتر و کامل تر در نظرشان مجسم نماید و باین جهت است که مؤلف در بیان وقایع گاهی مبالغه می کند تا حتی المقدور نتیجه مطلوبه را بدست آورد. بدیهی است در عالم حقیقت این همه مطالب و وقایع باهم دیده نمیشوند ولیکن نویسنده برای اینکه افکارش را برجسته و روشن سازد در جمع آوری آنها که در شاهکارهای ادبی دارای جنبه های اخلاقی می باشند امساک نمی نماید. پس می توان گفت که زندگانی واقعی با حقیقت در ادبیات بطور کلی همان است که در عالم حیات مشاهده می شود زیرا آنچه در ادبیات میخوانیم در عالم حقیقت مشاهده می کنیم و ضمناً می بینیم که در ادبیات نسبت بیاراد مسائل و وقایع فی الجمله مبالغه شده و در طرز ترکیب آنها چنان اهتمامی بکار رفته است که همه بطرف يك عقیده متوجه می باشند و يك مقصود واحد ثابت می گردد؛ و مادری عالم حقیقت نظیر آنها را ملاحظه نمی کنیم، نظر بهمین طرز انتخاب و ترکیب عناصر داستانی که در يك شاهکار ادبی بیان شده و اشخاصی که در آن داستان عرض وجود نموده اند غالباً نمونه ای از عالم حقیقت بشمار می آیند. هر کس که چنین شاهکارها را مطالعه می کند بقضایا و سرگذشت هایی برمیخورد که گویا عیناً بر خودش واقف شده و فلان شخصی که نامش در کتاب ذکر شده شباهت تام و تمامی با او دارد و باین جهت است که مطالب آن کتاب را خوب درك میکند حتی بحقیقت داشتن آن سرگذشت عقیده مند می شود. چنانکه گفتیم تألیفات ادبی نباید عین حقیقت را بی کم و زیاد تکرار نماید و ضمناً نباید از حقیقت بحدی دور شود که بدروغ دچار گردد مثلاً اگر شمادرتنابی بخوانید که فلان گدای یا کدما در نتیجه یا کدما منی خود کیسه ای پراز طلا در کوچه یافته البته تردید میکنید و نویسنده چنین حکایتی را ساده لوح می خوانید. پس حقیقت نمائی یکی از شرایط مسلم شاهکارهای ادبی است. اگر تألیفی از حقیقت نمائی عاری باشد وجودش بی ثمر

است زیرا خواننده از آن چیزی نمی‌فهمد و مطالبش را باور نمی‌کند و بعبارة آخری خواندن آن کتاب اصلاً تأثیری ندارد. حالا به بینیم شاهکارهای ادبی چه تأثیری باید داشته باشند؟ اولاً يك تالیف ادبی زندگانی واقعی را به ما نشان می‌دهد و وقایع مخصوص و مهمی را که در عالم حقیقت غالباً پراکنده هستند و مورد توجه نیستند در نظر ما برجسته و روشن می‌سازد و با اهتمای که نویسنده در جمع آوری و طرز ترکیب وقایع بکار می‌برد و مبالغه که در بیان آنها بخرج می‌دهد حقیقت را با يك منظره جدیدی به جلوه گر می‌سازد و شناسائی ما را نسبت بزندگانی و نسبت به آنچه در وجود خود فهمیده ایم بیشتر و کامل تر می‌کند. پس مقصود از ادبیات شناسائی زندگانی است و با این معنی ادبیات با علم چندان تفاوتی ندارد زیرا علم هم معرفت زندگانی و طبیعت است. تفاوت ادبیات و بطور کلی صنعت با علم در مقصود نیست بلکه در وسایل تحصیل آنهاست.

علم با قواعد منطقی کار می‌کند و باهوش و فراست انسان سروکار دارد و صنعت و ادبیات به تصویر وقایع می‌پردازد و روی توجهش بیشتر بتصور و احساسات انسان است و در ضمن اینکه شمارا متأثر می‌سازد بشما درس می‌دهد و در حالتی که زندگانی را در نظر شما جلوه گر می‌سازد معرفت زندگانی را بشما تعلیم می‌نماید. «گو گو» که یکی از فیلسوفان بزرگ جدید است در کتاب خود می‌گوید «اگر بخواهیم جهان یا مردم را به نیکوترین وجهی نشان بدهیم نمیتوانیم فقط بیرو احساسات باشیم بلکه باید آنها را با نسبت بمقصودی ثابت مرتبط سازیم» و مقصود ثابت در ادبیات همیشه فکر اساسی است که نویسنده در تالیف خود بیان می‌نماید و این فکر اساسی پیوسته در ادبیات عالییه و حقیقی که پایه اخلاقی دارد مشاهده میشود و بلندی پایه اخلاقی چون با حسن حکایت توأم گردد قدر و قیمت تالیف را فراهم می‌سازد. شاهکارهای حقیقی مخصوصاً تالیفاتی هستند که یک عقیده و فکر اخلاقی را اهمیت میدهند مثل رمان مشهور تولستوی که قبلاً بان اشاره کردیم و فقط بواسطه این عقاید و افکار است که شاهکاری میتواند بمقصود خود نائل گردد و دلیلی برای وجود داشته باشد و آن چنانکه گفتیم معرفت زندگانی انسانی است. مقصود ادبیات این است که زندگانی وسیع و متنوع را بما محسوس کند و ضمناً افکار و عقایدی در اخلاق بما تعلیم دهد. از مطالعه ادبیات مثل اینست که ما هزار بار زندگانی میکنیم و وجود ما وسعتی پیدا میکند و بی نهایت زیاد و متنوع می‌شود و از طرف دیگر دقایق و نکاتی را در ذهن ما جا بگیرد و نشان و مقام تازه ای در عالم زندگانی بما تلقین میکند و همین قوه تلقین است که اهمیت ادبیات را در حیات اجتماعی بشر ایجاد میکند و ادبیات را در حدودی فوق تصور وسیله تأیید قرار میدهد. اگر تصور کنید که ادبیات تنها مایه تفریح و سرگرمی است این فکری ناصواب است. ادبیات مخصوصاً در مقام علم و اخلاق تأثیراتی دارد و وظیفه عمده و مهمی را انجام میدهد و در حیات اجتماعی وسیله تعلیم و تربیت عامه است. بواسطه ادبیات است که عقاید و افکار جدیدی در اخلاق بین مردم پراکنده میشود و تربیت ذهنی آنها را فراهم می‌سازد و همین مزایاست که نویسندگان بزرگی مانند روسو - هوگو - تولستوی - دیکنس و بسیاری از نوابغ دیگر بر عرصه وجود آورده که مری و معام بشر هستند و وظائف اخلاقی را در جامعه جدید ب مردم تعلیم میدهند. ادبیات در دست این نوابغ یکی از موثرترین عوامل ترقی است زیرا چنانکه اشاره کردیم وظیفه ادبیات تنها سرگرمی و تفریح خوانندگان نیست بلکه صنعت زندگانی را با آنها می‌آموزد و آنها را ب نکات باریک حیات آگاه میکند و نسبت بوجدان و جامعه بتکالیف خود متوجهشان می‌سازد. هر نویسنده ای در رمان خود سعی میکند فلان عیب را از وجدان انسانی براندازد و یا در تشکیلات

اجتماعی عصر خود فلان نقص را برطرف سازد یکی از نویسندگان فرانسه در عصر حاضر (رمن - رلان) میگوید وظیفه من این است که وجدان انسانیت باشم و او در سال ۱۹۱۴ یکه و تنها بر ضد جنگ اروپا کمر همت بست و حتی وطن مالوف را ترک گفته بسویس پناه برد و با کوشش فوق العاده بر ضد جنگ عمومی با قبول خودش جنون بزرگ بشر قلمفرسائی نمود. تولستوی در نیمه قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ چون در روحیات اجتماعی اروپای جدید مذهب و اخلاق را رو با انحطاط میدید بموعظه و نصیحت برخاست و در تالیفات خود با حیای عقاید مذهبی و اخلاقی پرداخت و بر ضد عیاشی ها که بنیاد خانواده را متزلزل کرده بود مبارزت نمود. کار ادبیات مخصوصاً در حیات اجتماعی اروپای قرون اخیر چنان بالا رفته بود که قوانین اجتماعی و بسیاری از موسسات اجتماعی را انتقاد میکردند چنانکه نمره درخشان این گونه انتقادات در تالیفات روسو ملاحظه میشود و میدانیم که روسو یکی از پیشقدمان عبده انقلاب فرانسه بود، و نیز در نوشتهجات و یکتورهوگو از انتقاد های مذکور بسیار است مخصوصاً در رمان مشهور « تیره بختان » که بدبختی چند نفر را شرح داده یکی فقیر بیچاره ای که بیکار و کسب مانده و دیگر طفلی که پدر و مادر تر کش گفته اند و دیگر زنی که دست خوش هوس هوی پرستان شده و یکتورهوگو با فصاحتی بی نظیر این حکایات را شرح داده بی عدالتی ها و رنج و محنتی که موسسات اجتماعی بر آن فلک زدگان تحمیل کرده اند جاوه گر ساخته است. نیز و یکتورهوگو بر ضد سیاست اعدام همت گماشته و نسبت باین مجازات که در آن زمان در فرانسه شیوعی داشته انتقاد ها نموده و باید دانست که قانون جزای فرانسه که مبداء اش از عصر ناپلیون است شدید ترین قوانین جزائی اروپا می باشد.

مسائل مهمه مربوط بتربیت اطفال نیز در ادبیات بحث میشود و مدت ها قبل از آنکه (اصول تعلیم و تربیت) مانند امروز عام مستقلی بشود این وظیفه را ادبیات ایفا نموده است. ما باین موضوع باز مراجعه خواهیم کرد و خواهیم دید که نویسندگانمانند روسو و هوگو و دیکنس و تولستوی اصول مهمه یداکوژی را مورد بحث قرار داده و نتیجه های مفید و یابداری بدست آورده اند مثلاً نوشتهجات دیکنس در انگلستان اصلاحات زیادی برای مدارس اطفال پیش آورده.

## آکادمی گنکور

از داستان سرایان معروف فرانسه در نیمه دوم قرن نودم دو برادر بوده اند بنام ادموند گنکور « Edmond » و ژول گنکور « Jules Goncourt ». برادران گنکور از فضیلتی عصر خود بودند و هر دو را آن لیاقت بود که بآکادمی فرانسه داخل شوند ولی هیچیک بعضویت آکادمی ناائل نشدند. بهمین سبب ادموند که دیر تر رجعت کرد در وصیتنامه خود که وصیت نامه ای ادبیست دارائی خوبستن را وقف نمود تا بعد از او از آکادمی فرانسه انتقام بگیرند و نویسندگانی را که بواسطه تجدد و ابداع سبکهای ادبی تازه مورد خشم آکادمی واقع میشوند بدین وسیله دلجوئی کنند یعنی از دارائی آکادمی آزادی تأسیس نمایند و ده نفر نویسند بزرگ زمان را که استحقاق عضویت آکادمی فرانسه را دارند و آکادمی آنان را نمی پذیرد در آن آکادمی بپذیرند. آکادمی گنکور در سال ۱۸۹۶ تأسیس شده است و همیشه ده نفر عضو از نویسندگان درجه اول فرانسه در آن جمعند. نویسندگان مزبور همه سال مستمری گزافی دریافت می کنند تا در زندگانی مستقل باشند و بتوانند در ادبیات فرانسه اصلاحات اساسی کنند. این آکادمی پس از آکادمی فرانسه بزرگترین مجمع ادبی فرانسه است.